

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه
سال پنجم، شماره ۱۸، تابستان ۱۳۹۴ هـ ش / ۱۴۳۶ هـ ق / ۲۰۱۵ م، صص ۵۳-۷۰

بررسی تطبیقی روایت اسکندر و سفر به «شهر زنان» در اخبار الطوال دینوری و شاهنامه فردوسی^۱

موسی پرنیان^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی کرمانشاه، ایران

علی سهامی^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی کرمانشاه، ایران

چکیده

اسکندر، شخصیتی تاریخی است که زندگی و کشورگشایی‌های او در کتاب اخبار الطوال و شاهنامه روایت شده است. این مقاله در صدد است تا با بررسی تطبیقی چهره اسکندر و داستان شهر زنان در هر دو متن - روایت دینوری و فردوسی - را از نظر شیوه‌های روایت‌گری مورد بررسی و تطبیق قرار دهد. به این منظور ضمن بررسی چهره اسکندر در متون قبل و بعد از اسلام، به تفاوت‌ها و تشابه‌های روایت داستانی و تاریخ‌روایی بر اساس دیدگاه راویان، توصیف‌ها، ویژگی‌های روایت‌ها، انتقال و گفتگوها، اشاره می‌شود. تا اینکه میزان توفیق هر کدام از راویان در این بررسی و تطبیق معلوم گردد. یافته‌های این پژوهش، بیانگر این است که این روایت در دو اثر از ساختار مشابهی پیروی می‌کند؛ اما گفتگوها و توصیفات در شاهنامه طولانی‌تر است و بار نمایشی در آن بیشتر خود را نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی: شهر زنان، روایت، اسکندر، ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، شاهنامه فردوسی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۲۷

۲. رایانامه: Dr.mparnian@yahoo.com

۳. رایانامه نویسنده مسئول: Alisahami2000@yahoo.com

۱. پیشگفتار

اسکندر، شخصیتی تاریخی است؛ اما در ادبیات فارسی و عربی شخصیت تاریخی او با افسانه‌هایی آمیخته است که از او شخصیتی داستانی و افسانه‌ای پدید آورده است. «اسکندر مقدونی، پسر فیلیپ (فیلوس) (۳۵۶-۳۲۳ ق.م) است که مصر و ایران آن روزگار را فتح کرد و در سن سی و دو سالگی در بابل در گذشت» (یا حقی، ۱۳۸۸: ۱۲۴)

اعتلای چهره اسکندر در حافظه تاریخی یا اذهان عامه ملت‌ها تا حد زیادی محصول ادعاهای وی است. او ادعا داشت که از تبار خدایان است و پسر ژوپیتر^۱، (ستاری، ۱۳۸۴: ۹۵)، و بعضی از این هم فراتر رفته، ژئوس را پدر اسکندر می‌دانستند که چون آمون بر سرش دو شاخ روییده بود، چنانکه در سکه‌هایی که به نام اسکندر زده‌اند، صورتش با دو شاخ نقش شده است. (همان: ۹۵) کالیستنس^۲، (۳۶۰ تا ۳۲۷ ق.م). نخستین کسی است که کتابی درباره زندگی اسکندر نوشته که در همان اوان از میان رفته است. در قرن دوم میلادی قصه پردازی از مردم مصر که با فرهنگ یونانی آشنا بوده، از اخبار و اقوال و روایاتی که درباره اسکندر شنیده بود، مجموعه‌ای یونانی فراهم آورد که منشأ همه روایات موجود از قصه اسکندر است. وی را کالیستنس دروغین می‌نامند. (تفضلی، ۱۳۸۳: ۳۰۴) در سال ۳۳۰ میلادی نویسنده‌ای به نام ژولیوس والرئوس^۳ این اثر را از یونانی به لاتین ترجمه کرد و در اواخر ساسانی قصه اسکندر از یونانی به پهلوی ترجمه شد و از همین ترجمه پهلوی در تدوین خدای نامه استفاده گردید. (همان: ۳۰۵) در اکثر کتب تاریخ ایرانی اسکندر فرزند «داراب» یا «دارا» است؛ یعنی به همان شکلی که در شاهنامه هم نقل شده است؛ اما نظامی در اسکندرنامه، پدر اسکندر را فیلقوس می‌داند و گفته‌های دیگران را درباره فرزند دارا بودن اسکندر دور از حقیقت می‌شمارد (کالیستنس، ۱۳۴۳: ۲۸) شخصیت اسکندر در منابع ایرانی و اسلامی چنان دستخوش تحریف و آشفته‌گی شده است که به جرأت می‌توان گفت در این منابع عنصر افسانه بر حقیقت فزونی دارد تصویری که در ادبیات فارسی از اسکندر در مقام جنگاور بی‌باک، شاه دادگر، حکیم و پیامبر ساخته‌اند که منحصر به دوره اسلامی و نوشته‌های ایرانیان مسلمان است. (ساوئگیت، ۱۳۹۳: ۲۱)

1. Jupiter

2. Callisthenes

3. Julius Valerius

در شاهنامه، اسکندر، پهلوانی خدانشناس و طرف توجه شاعر قلمداد شده در صورتی که روایات اصیل ملی از اسکندر، فقط همین اندازه می‌داند که او «دارا» را کشته و کشور ایران را ویران کرده و در نتیجه او را در ردیف ضحاک و افراسیاب به شمار می‌آورند (نولدکه، ۱۳۲۷: ۹۸)، این در حالی است که در متون قبل از اسلام به ویژه در منابع فارسی میانه نام اسکندر با پسوند «گجست» (گجستک-معلون) همراه است و صفات اهریمنی به او نسبت داده‌اند. «پس گجسته (معلون) گنامینو (روح مخرب) دروند (بدکار) برای اینکه مردمان به این دین شک کنند، گجسته اسکندر یونانی مصر نشین را گمراه کرد که با ستمگران و نبرد و بیماری به ایرانشهر (کشور ایران) آمد و او فرمانروای ایران را کشت». (ژینیو، ۱۳۷۲: ۳۹)

در کتاب مینوی خرد، نام اسکندر در کنار نام اهریمن و بیوراسب (ضحاک) و افراسیاب آمده است «اورمزد جمشید و فریدون و کاووس را بی‌مرگ آفرید و اهرمن چنان (آنان) را تغییر داد که معروف است. و اهرمن بیوراسب و افراسیاب و اسکندر را چنان می‌پنداشت که جاودانه‌اند» (تفضلی، ۱۳۷۹: ۳۳)

کتاب بندهش اسکندر را رومی، حمله کننده به ایران، کشنده داراشاه و خاموش کننده آتشکده معرفی کرده است.

«در شاهی دارای داریان، اسکندر، قیصر از روم بتاخت، به ایرانشهر آمد. داراشاه را بکشت بی‌مر آتشکده را بیفسارد» (بهار، ۱۳۶۹: ۱۴۰)

از نظر پسا ساختار گرایان دو معنا برای واژه تاریخ وجود دارد: الف) - رویدادهای گذشته ب) - بیان داستانی درباره رویدادهای گذشته. و لذا مفهوم اول قابل قبول نیست. گذشته هرگز نمی‌تواند بصورت ناب در دسترس ما قرار گیرد، و آنچه در اختیار ما قرار دارد، همواره «نمودارهای» آن است. (سلدن، ۱۳۸۴: ۲۰۶)

فهم روایت اسکندر در متون فارسی و عربی گرچه در زمان معینی از تاریخ برای مردمان همان دوران نوشته شده است. اما برای انسان‌های قرون بعد که مخاطبانش نبوده‌اند، هم سخنی برای گفتن دارد. پس فهم روایت چه در طول تاریخ و چه هم اکنون، با دریافتی پویا همراه بوده است، به همین دلیل باید کوشید تا معنای امروزش را دریافت نمود.

«انسان امروزی در قرائت و فهم متون کهن هرگز کاملاً معصوم نیست؛ زیرا خواه و ناخواه از دریچه زمان حال به آثار گذشتگان می‌نگرد و یا پرتویی از مقتضیات روز را بر آنها می‌تاباند» (ستاری، ۱۳۸۴: ۹) اسکندر در پیشروهای نظامی چیزهای بیش از کشورگشایی می‌خواست. او در پی عجایب و غرایب هم بود و این حتی در نقش پیامبری او که از جانب خدا بر مردمان سرزمین‌های دور دست فرستاده شده بود نیز دیده می‌شود.

«نویسندگان اسکندرنامه‌ها در پاسخ به علاقه مردمان سده‌های میانه به عجایب سرزمین‌های دور اسکندرنامه‌ها را شرح و بسط داده‌اند و غرایب جدیدی بر آن افزوده‌اند.» (ساوئگیت، ۱۳۹۳: ۱۷)

در روایت اسکندر، تقابل بین اسطوره و تاریخ یک تقابل مشخص و واضح نیست و از طرف دیگر یک سطح رابط میان اسطوره و تاریخ وجود دارد. «اسطوره ایستا است و ما همان عناصر اسطوره‌ای را در ترکیب‌های گوناگون به کرات مشاهده می‌کنیم، اما آنها در یک نظام بسته جا دارند و می‌توان گفت این نظام در تضاد با تاریخ که نظامی باز به شمار می‌آید قرار دارد.» (لوی استروس، ۱۳۸۵: ۵۳)

۱-۱. پیشینه پژوهش

پیشینه تحقیقات درباره اسکندر و حضور او در «شهر زنان» در فصلی که مربوط به سفرهای پیاپی اسکندر و زنان متعدد وی که هر یک دختر پادشاه یکی از این ایالت‌ها و سرزمین‌ها است، کمتر مورد توجه واقع شده و در زمینه بررسی تطبیقی روایت «شهر زنان» اسکندر در اخبار الطوال دینوری و شاهنامه فردوسی تاکنون مقایسه‌ای صورت نگرفته است و پژوهش‌های نزدیک به این موضوع عبارتند از:

کتاب ریشه‌های زن ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی، از دکتر مریم حسینی که فصل هشتم آن را به مقایسه تطبیقی شهر زنان در اسکندرنامه فردوسی و اسکندرنامه نظامی اختصاص داده است. مقاله «مقایسه شیوه‌های روایتگری در اسکندرنامه‌های فردوسی و نظامی» از محمود مدبری (۱۳۸۷) -
نجمه حسینی در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان، سال دوم، شماره ۶ که به بررسی روایی و روایت داستانی اسکندر می‌پردازد.

در دانشنامه اساطیر یونان و روم از افسانه‌های زنانی جنگجو به نام «آمازون‌ها» نام برده شده که در سرزمینی نزدیک دریای سیاه می‌زیسته‌اند.

مایک دیکسون کندی می‌نویسد: «آمازون‌ها نژادی از زنان جنگاور افسانه‌ای بوده‌اند که به روایت هرودوت، نزدیک دریای سیاه و آن سوی رود ترمودون در سکائیه می‌زیستند. روایت شده که

مردانشان را در جزیره‌ای جدا نگه می‌داشتند و تنها با آنها برای بچه دار شدن ازدواج می‌کردند و فرزندان ذکورشان را، یا می‌کشتند یا به آن جزیره می‌فرستادند، تا با مردان بزرگ شوند، اما دختران را در نزد خود برای جنگاوری می‌پروراندند» (۱۳۸۵: ۵۹)

۲-۱. روش تحقیق

این پژوهش به روش کتابخانه‌ای و براساس شیوه تحلیل محتوا به صورت توصیفی - تحلیلی انجام شده است.

۳-۱. پرسش و فرضیه تحقیق

- شباهت و تفاوت شیوه‌های روایت‌گری ابوحنیفه دینوری و فردوسی در چیست؟
- آیا فردوسی و ابوحنیفه دینوری از یک منبع و مأخذ مشترک در نوشتن داستان اسکندر استفاده کرده‌اند؟

برای تبیین مسأله و پاسخ به دو پرسش فوق، این فرضیه مطرح است که آثار مکتوب مربوط به سرگذشت پیشینیان در قالب *سیرالملوک و خدای نامک‌ها* در نواحی مختلف ایران وجود داشته و ابوحنیفه دینوری و فردوسی مطالب مربوط به داستان اسکندر را احتمالاً از منبع واحدی اخذ کرده‌اند.

۴-۱. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

امروزه مهم‌ترین هدف میراث مکتوب به ویژه متن‌های تاریخی و روایتی، شناخت واقعیت گذشته است که یکی از راه‌های شناخت گذشته نیز کاوش در این گونه متون است. هدف از نوشتار حاضر این است که مشخص شود چگونه دو راوی از داستانی واحد به دو روایت متفاوت پرداخته‌اند و همچنین معرفی و توجه به آثار دینوری به ویژه شیوه روایت‌گری وی در کتاب *اخبارالطوال* از دیگر اهداف نویسندگان این مقاله بوده است.

۲ - پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. ابوحنیفه دینوری

ابوحنیفه احمد بن داوود بن وئند دینوری، (م ۲۸۲ هـ) ادیب و دانشمند ایرانی سده سوم هجری، وی در دینور از شهرهای جبال (نزدیک کرمانشاه) به دنیا آمد، نزد علمای بصره و کوفه به کسب علوم پرداخت در ۲۳۵ به اصفهان رفت و مدتی در آن شهر در رصدخانه‌ای که خود بنا کرده به ارساد ستارگان اشتغال داشت. (صدر حاج صید جوادی و دیگران، ۱۳۹۱: ۴۰۲؛ ر.ک: ولایتی، ۱۳۸۹:

۲۲۰۵) سال تولدش در کتاب‌های قدیمی ثبت نشده است و یاقوت مرگ او را ۲۸۲ هجری نوشته است. (دینوری، ۱۳۸۶: ۱۲)

ابن ندیم در کتاب *الفهرست* دربارهٔ مقام علمی و ادبی ابوحنیفه دینوری نوشته است، «در علوم زیادی مانند نحو و لغت و هندسه و حساب و علم هیئت دست داشته از کتابهای اوست: کتاب *النبات* که در تألیفش علما به وی برتری داده‌اند. کتاب *الفصاحه*، کتاب *الانواء*، کتاب *القبلة* و *الزوال*، کتاب *حساب الدور*، کتاب *الرد علی لغذہ اصفهانی* کتاب *البحث فی حساب الهند*، کتاب *البلدان*، *الجمع و التفریق*، کتاب *الاحبار الطوال*، کتاب *الوصایا*، کتاب *الجبر و المقابله*، کتاب *نوادر الجبر*، کتاب *الشعر و الشعراء* و کتاب *ما يلحن فيه العامة*». (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۱۳۲)

کتاب *احبار الطوال* ابوحنیفه دینوری یکی از کتابهای معتبر تاریخی و از منابع دست اول تاریخ ایران و اسلام محسوب می‌شود که به زبان عربی نوشته شده است. بخش نخستین شامل مطالبی در مورد آدم و فرزندان نخستین او و پیامبرانی همچون: ادریس و نوح و هود و ابراهیم و بنی اسرائیل و پادشاهی داوود و سلیمان تا ظهور عیسی (ع) است. از ظهور زرتشت و آیین او نیز بحث شده است. بخش دوم، شرح حال و سرگذشت پادشاهان ایران، روم و یمن است و از جمشید و پیروزی ضحاک بر او و پادشاهی منوچهر، کیقباد، گشتاسب، بهمن، دارا، اسکندر، ملوک الطوائف و ساسانیان سخن گفته است. بخش سوم کتاب *احبار الطوال* با پیکارهای اعراب با ایرانیان از زمان خلافت عمر آغاز و به حوادث دوران خلفای بعد می‌پردازد و به پایان خلافت معتصم عباسی یعنی ۲۲۷هـ ق ختم می‌شود. (دینوری، ۱۳۸۶: ۱۹)

۲-۲. مقام علمی و ادبی دینوری

درباره مقام ادبی دینوری تا آنجا پیش رفته‌اند که وی را با جاحظ مقایسه کرده‌اند و ابوسعید سیرافی گفته است: «در سخن ابوحنیفه [دینوری] نوادر بیشتر است در سخن ابو عثمان [جاحظ] حلاوت بیشتر، معانی ابو عثمان بر جان می‌نشیند و به گوش آسان‌تر می‌آید و الفاظ ابوحنیفه شیرین‌تر و غریب‌تر و به اسالیب سخن عرب نزدیک‌تر است.» (حموی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۱۱۳)

جورج سارتن^۱ کتاب *النبات دینوری* را بهترین مثال در زیست‌شناسی اسلامی می‌داند و معتقد است که: «هدف دینوری از نوشتن کتاب *النبات* در وهله اول مطالعات لغوی بوده، ولی برای مؤرخ و گیاه‌شناس دارای ارزش زیادی است.» (سارتن، ۱۳۸۳: ۶۰۲)

به عقیده لوسین لکلرک^۲ خاورشناس فرانسوی (م ۱۸۹۰ م) «ابوحنیفه دینوری، بزرگترین گیاه‌شناس مشرق زمین است. می‌توان گفت کتاب *النبات* اگر در نوع خود بی‌نظیر نباشد، مطمئناً کم‌نظیر است و می‌توان ابوحنیفه دینوری را پدر گیاه‌شناسی ایران و اسلام دانست.» (اعظمی پور، ۱۳۹۳: ۲۱۹)

از میان کتاب‌های تاریخی ایران و اسلام *اخبار الطوال* بسیار با ارزش و حاوی اخباری بدیع و دسته اول است. مؤلف گرایش شعوبی ندارد، اما کتابش با چشم‌انداز ایرانی و ملی‌گرایانه نوشته است، «این کتاب را باید از جمله تواریخ عمومی دانست که در دوران رشد و بالندگی تاریخ‌نگاری اسلامی پدید آمده است» (جعفریان، ۱۳۹۳: ۲۱۷).

دینوری در تاریخ خود از ذکر حوادث به ترتیب سال شمار خودداری نموده است، وی در *اخبار الطوال* «به تاریخ ایران پیش از اسلام و تاریخ اسلام به ویژه در ایران و عراق پرداخته است» (ناجی، ۱۳۸۹: ۲۳)

یاقوت حموی در کتاب *معجم الادباء* به نقل از ابوحیان سه تن از مؤلفان را بر تمام نویسندگان ترجیح داده است. «به آنچه می‌گویم باور دارم که من در تمام همه پیشینیان و متأخران تنها سه تن را یافته‌ام که اگر جن و انس در تمجید و ستایش و نشر فضایل آنها در اخلاق و عمل و کتب و رسایل تا پایان عمر جهان سخن گویند حق آنان را ادا نکرده‌اند. یکی از این سه تن، ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ است و دیگر ابوحنیفه احمد بن داود دینوری است که حکمت فلاسفه و شیوای کلام عرب را جمع داشت، سوم ابوزید احمد بن سهل بلخی است» (حموی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۱۱۳)

۲-۳. فردوسی و شاهنامه

ذبیح الله صفا سال تولد فردوسی را ۳۲۹ و ۳۳۰ فرض نموده و سال وفاتش را بنا به قول حمدالله مستوفی در سال ۴۱۶ و به قول دولتشاه سمرقندی در سال ۴۱۱ نوشته است. (صفا، ۱۳۶۸: ۴۸۵)

استاد ابوالقاسم فردوسی شاعر بزرگ حماسه سرای ایران و یکی از گویندگان مشهور عالم و از ستارگان درخشنده آسمان ادب فارسی است. (همان، ۱۳۶۸: ۴۵۸)

1.Surtn

2.Leklerck

شاهنامه فردوسی بر اثر نفوذ شدیدی که در میان طبقات مختلف ایرانیان یافت، در همه ادوار تاریخی بعد از قرن پنجم هجری مورد توجه بود. چنانکه همه شاعران حماسه‌گوی ایرانی تا عهد اخیر تحت تأثیر آن بوده‌اند. (صفا، ۱۳۵۴: ۸۱)

ایران دوستی و خود آگاهی ملی ایرانیان در شاهنامه که حماسه ملی مردم ایران است به بهترین شیوه بازتاب یافته به گونه‌ای که در جای جای این اثر ستایش ایران و فرهنگ مردم دیده می‌شود.

۲-۴. داستان اسکندر و سفر به شهر زنان در اخبار الطوال

فلما فرغ من بناء السدّ بينهم و بین تلك الأمم رحل عنهم، فوقع إلى أمة من الناس، حمر الا لوان، صُهب الشعور، رجالم معتزلون عن نسائهم، لا یجتمعون إلا ثلاثة أيام فی كل عام؛ فمن أراد منهم التزویج، فإنما یتزوّج فی تلك الثلاثة الايام، و اذا ولدت المرأة ذكراً، و فطمته دفعته الى ابيه فی تلك الثلاثة الايام، و إن كانت أنثى حبستها عندها؛ فارتحل عنهم، و سار حتی صار إلى فرغانه (دینوری، ۱۳۷۰: ۳۷)

(ترجمه: چون اسکندر از یافتن سد میان مردم و ایشان [یاجوج و ماجوج]، آسوده شد، از سرزمین ایشان کوچ کرد و میان گروهی از مردم رسید که سرخ پوست و آشفته موی بودند، زندهای ایشان و مردان از یکدیگر کناره گرفته بودند و هر سال فقط سه روز با یکدیگر جمع می‌شدند و هر مردی که می‌خواست ازدواج کند در همان سه روز ازدواج می‌کرد. اگر زن، پسر می‌زاید، پس از اینکه او را از شیر می‌گرفت، در همان سه روز (سال‌های بعد) او را به پدر تسلیم می‌کرد و اگر دختر می‌زاید پیش خود نگهداری می‌کرد. اسکندر از پیش ایشان رفت تا آنکه به فرغانه رسید.)

۲-۵. داستان اسکندر و سفر به «شهر زنان» در شاهنامه فردوسی

اسکندر به شهری رسید که نامش هروم بود شهری که تنها زنان در آن زندگی می‌کردند و در سوی راست پستانی، همانند زنان و در سوی چپ پستانی به گونه مردان داشتند. چون نزدیک شهر رسید نامه‌ای با عنوان شاه ایران و روم نوشت که هر جا رفته است، شاهان و فرمانروایان، فرمانروایی او را پذیرفته‌اند و خراج پرداخته‌اند؛ اما اینجا از شما چیزی نمی‌خواهم طالب آنم که خردمند زنانی نزد من بفرستید تا از آنان آگاهی‌ها بدست آورم. بی شک بدانان زبانی نخواهد رسید. از فیلسوفان لشکر، یکی نامه را به شهر برد. زنان سپاهی از شهر بیرون آمدند و گرد فرستاده اجتماع کردند و بر مضمون نامه مطلع شدند. دانای شهر پاسخ نامه اسکندر را چنین نوشت که در نامه‌ات نخست از شاهان و پیروزی بر آنان سخن گفته‌ای، اگر لشکر به شهر هروم بیاوری در شهر ما برزن‌ها و کوی‌ها و کوجه‌های بسیارست و در هر برزنی و کویی ده هزار زن همگی دوشیزگانی خفتان جنگ پوشیده، شهر از

چهارسو محاط به دریاست. هرزنی که قصد شوهر کردن کند باید از دریا بگذرد و همسری برای خود برگزیند، اگر صاحب دختر شود، او را به اینجا باید بفرستد، اما اگر پسری به دنیا آورد، در این شهر جایی برای او نیست، هر شب ده هزار دوشیزه جامه رزم پوشیده بر لب آب پاسداری می‌کنند. اگر دوشیزه‌ای حریف نیرومندی از شیر مردان را از پای در آورد تاج زر بر سرش می‌نهد و در شهر ما بیش از سی هزار زن دارای تاج زر هستند. تو مردی بزرگ و با نام بلند هستی. اگر با زنان جنگ کنی ننگی جاودانه بر دامن نامت خواهد نشست، اما اگر به صلح و سلامت میل کنی می‌توانی به شهر ما در آیی و جز خوبی و خوشی نبینی. نامه را زنی به عنوان پیک و قاصد همراه فرستاده اسکندر به لشکرگاه او برد. اسکندر با خواندن نامه خردمندی پیشه کرد و پیام فرستاد که برای جنگ نیامده است، قصد دیدار شهر و آگاه شدن از رمز و راز زندگی شما و زه و زادتان را دارد. زنان شهر چون از نیت اسکندر آگاه شدند انجمن کردند و گفتند دو هزار زن دانا و سخنگو بر می‌گزینیم با هدایایی از گوهر و تاج‌های زر و چون بیاید او را استقبال می‌کنیم و نثار می‌نماییم؛ زیرا از دانایی و فرّ و شکوه او آگاه گشته‌ایم. اسکندر را از این تصمیم مردم شهر آگاه کردند و او سپه بر گرفت و رو به راه نهاد، دو منزل که طی کرد بادی تند برخاست و برف فراوان بارید و بسیار کس از لشکریانش از سرما هلاک شدند. آنگاه به منزلی دیگر رسید، از گرما زره بر تن جنگاوران چون کوره آهنگران گذاخته شد و زره داران در تب و تاب افتادند. در ادامه راه به شهری رسید که مردمی به تن چون قیر سیاه بال‌های آویخته و چشمها چون کاسه خون داشت، پیلان و هدیه‌ها نزد او آوردند و گفتند که هرگز کسی از این راه عبور نکرده است. اسکندر یک ماه در آنجا ماند تا سپاهیان آسایشی کنند، پس از آنجا به سوی شهر زنان بازگشت. آن دو هزار زن با تاجهای زر و رطلهای گوهر از آب گذشتند و نزد او آمدند و در بیشه‌ای خرم و با صفا به حضور اسکندر رسیدند، اسکندر آنان را نوازش کرد و روز دیگر به شهر ایشان وارد شد و پرسشها نمود و از کار و کردارشان مطلع گشت. از آنجا عازم مغرب شد. (دبیر سیاقی، ۱۳۸۰:

(۲۶۲)

همی رفت با نامداران روم	بدان شارستان که خوانی هروم
که آن شهر یکسر زنان داشتند	کسی بر در شهر نگذاشتند
سوی راست پستان چُن آن زنان	چو گشتی دوان نار بر بر زنان
سوی چپ بکردار پوینده مرد	که جوشن بیوشد به روز نبرد

سرافراز با نامداران روم	چُن آمد بنزدیک شهر هروم
چنان چون بود مرد فرخ نژاد	یکی نامه بنیشت با رسم و داد
سوی آن که دارند مرز هروم	به عنوان بر از شاه ایران و روم

(فردوسی، ۱۳۹۱: ۸۵)

۲-۶. روایت

صاحب نظران بر حسب مکتب‌های گوناگون، تعاریف متعددی از روایت مطرح کرده‌اند و برخی، روایت را از جنبه‌ای خاص تعریف کرده‌اند. مانند: تراگوت^۱ و پرات^۲ که به جنبه زبانی توجه داشتند و بعضی مانند: رولان بارت^۳، روایت را به معنی عام و کلی آن در نظر داشته و آن را در تمام جلوه‌های فرهنگ بشری مانند داستان، نمایش، اسطوره و تاریخ متجلی می‌دانند. شاید بتوان روایت را در ساده‌ترین و عام‌ترین تعریف بیان متنی دانست که قصه‌ای را بیان می‌کند و قصه‌گویی دارد. اسکولز^۴ و کلاگ^۵ در کتاب ماهیت روایت، روایت را اینگونه تعریف کرده‌اند: «کلیه متون ادبی که دارای دو خصوصیت وجود قصه و حضور قصه‌گو است می‌تواند یک متن روایی دانست»، البته حضور قصه‌گو می‌تواند آشکار یا ضمنی باشد. (اخوت، ۱۳۷۱: ۷۰)

مایکل تولان^۶ روایت را اینگونه توصیف می‌کند: «توالی ادراک شده‌ای از وقایع که بصورت غیر اتفاقی باهم مرتبط‌اند. این تعریف مؤید آن است که روایت توالی وقایع است.» (تولان، ۱۳۹۳: ۱۶)

۲-۷. تاریخ و روایت داستانی

در تاریخ شیوه‌های بیشماری وجود دارد که بر طبق آنها می‌توان هسته‌های اسطوره‌ای، یا هسته‌های توضیحی که آنها نیز در اصل اسطوره‌ای بودند، را تنظیم و یا باز تنظیم کرد و این خود ماهیت تاریخ را ضمانت می‌کند. این مسئله نشان می‌دهد که از یک مطلب که به شکلی میراث مشترک همه گروه‌ها، طوایف یا دودمانهاست، می‌توان روایتی اصیل برای هر یک از آنها ساخت. (لوی استروس، ۱۳۸۵: ۵۳)

تاریخ نگار و داستان نویس، با یک مسئله اساسی روبرو هستند و آن اینکه «نشان دهند چگونه موقعیتی که در آغاز یک مجموعه زمانی رخ می‌دهد، در پایان به موقعیتی دیگر می‌انجامد» (مارتین، ۱۳۸۲: ۴۹)

1. Traugott

2. prat

3. rulan bart

4. eskolz

5. kelag

6. mayikel tolan

به گمان ژنت^۱ هر «گزاره روایی» روایتی است از رخدادی راستین یا خیالی که از یکسو با موضوع روایت یعنی با ماجرا یا داستان بیان شده است (یا با «بافت قصه» رابطه دارد)؛ و از سوی دیگر با بیان روایی یا منطق روایی (احمدی، ۱۳۷۰: ۳۱۵) هر رویداد یا واقعیتی، تنها زمانی رویداد یا واقعیت شمرده می‌شود که یک راوی آن را توصیف کند. با وجود این، راوی تاریخ و روایتگر داستان، در جایگاه ثبت رخدادها، ماهیت و ویژگی‌های متفاوتی دارد.

راوی تاریخ، گزارشگر رخدادی واقعی است که در جهان خارج از متن و در گذشته اتفاق افتاده است و هر چند که گزینش رویدادها و چگونگی پرداخت آنها در حیطه اختیار اوست، هرگز نمی‌تواند، به عنوان دانای کل مطلق و یا حتی خنثی، رخدادها را روایت کند. وی به ذهن و عواطف شخصیت‌ها دسترسی ندارد و نمی‌تواند، به عنوان راوی اول شخص، در متن حضور داشته باشد. مگر زمانی که در عالم واقع و در دنیای خارج از متن نیز درگیر و یا شاهد رویدادها بوده باشد. (مدبری و حسینی، ۱۳۸۷: ۶)

۲-۷-۱. دیدگاه راوی

در روایت اسکندر و شهر زنان کتاب *اخبار الطوال* ابو حنیفه دینوری و شاهنامه فردوسی مسلماً دینوری و فردوسی از شاهدان رویدادهایی که روایت می‌کنند، نیستند. و از سویی دیگر به واسطه باز خلاقانه داستانی سنتی، در جایگاه راوی روایت داستانی قرار دارند. راوی تاریخ، عنصری درون متنی نیست و به ذهنیت و عواطف شخصیت‌ها دسترسی ندارد. به همین دلیل هر دو روایتگر نمی‌توانند گزاره‌های زیر را نقل کنند. «فوق إلى أمه من الناس، حُرّ الا لوان، صُهب الشعور» (دینوری، ۱۳۷۰: ۳۷)

[اسکندر] میان گروهی از مردم رسید که سرخ پوست و آشفته موی بودند.

دو منزل بیامد یکی باد خاست و زو برف با کوه سرگشت راست

(فردوسی، ۱۳۹۱: ۸۹)

۲-۷-۲. توصیف

عامل مهم دیگری که باعث تمایز شیوه‌های روایتگری در دو روایت می‌شود، توصیف است. توصیف فضا و اشخاص داستان را برای خواننده باورپذیر می‌سازد، وضعیت و جزئیات را شرح می‌دهد و یکی از راههای مؤثر و رایج برای انتقال زمان و مکان در داستان است. توصیف در *اخبار الطوال* غالباً موجز

¹.jent

و مختصر است؛ اما در شاهنامه فردوسی، اندکی طولانی‌تر است و اطلاعات بیشتری را به مخاطب ارائه می‌دهد.

در اخبار الطوال، دینوری فقط یک راوی وجود دارد اما در روایت شاهنامه، روایت دیگری را در دل خود نقل می‌کند. یعنی علاوه بر راوی اول (فردوسی) شخصیت اسکندر نیز خودش جزء کنشگران روایت محسوب می‌شود. به وسیله نامه نگاری برای حاکم شهر زنان در مقام راوی دوم نقش ایفا می‌کند و به این دلیل در روایت فردوسی بر خلاف دینوری، روایت دخیل وجود دارد و روایت دخیل زمانی است که «گفتن و عمل کردن همزمان نیستند اما در پی یکدیگر به تناوب می‌آیند». (با مشکی، ۱۳۹۳: ۴۹)

اسکندر در شاهنامه با نوشتن نامه دو کار را انجام می‌دهد: هم رویداد گذشته نزدیک را روایت می‌کند و هم رویداد آینده نزدیک را به جریان می‌اندازد.

سُر افراز با نامداران روم	چُن آمد بنزدیک شهر هر روم
چنان چون بود مرد فرخ نژاد	یکی نامه بنیشت با رسم و داد
سوی آن که دارند مرز هر روم	به عنوان بر از شاه ایران و روم
کزویست بخشایش و داد و مهر	سر نامه از کردگار سپهر
جهان را به غمری همی نسپرد	هر آنکس که دارد روانش خرد
سر مهتری بر کجا برده‌ایم	شنید آن که ما در زمین کرده‌ایم
نهالی جز از خاک تیره نیافت	کسی کوز فرمان ما سر بتافت
که دیدار آن باشد از من نهان	نخواهم که جایی بود در جهان

(فردوسی، ۱۳۹۱: ۸۵)

این نوع روایتگری میان لحظات کنش و پیچیده‌ترین روایت است؛ زیرا روایتگری چندین لحظه را شامل می‌شود. اسکندر در این روایت هم قهرمان و کنشگر و هم روایت کننده به وسیله نامه است.

۲-۷-۳. ویژگی‌های روایت‌ها

از ویژگی‌های روایت‌های دینوری و فردوسی استفاده از نماییه یا نقشمایه مکان است که نقش آگاهی دهندگی به مخاطب را ایفا می‌کند. این نماییه شامل مکان و زمان روایت است که برای زیبایی متن به

آن افزوده می‌شود و کمک می‌کند که روایت به واقعیت نزدیک‌تر شود و خواننده امکان وقوع آن را بپذیرد.

همی رفت با نامداران روم بدان شارستان شد که خوانی هروم

(فردوسی، ۱۳۹۱: ۸۵)

و سار راجعا إلى عسكرة، و تنكب أرض الصین (دینوری، ۱۳۷۰: ۳۷) (ترجمه: اسکندر به لشکر گاه خود برگشت و سرزمین چین را رها کرد).

۲-۷-۴. انتقال

منظور از انتقال در داستان «گذر از یک مکان، یک حالت، یک مرحله از تحول و یک نوع، به مکان، حالت، تحول و نوعی دیگر است. از انتقال برای تغییر زاویه دید، مکان، زمان و لحن استفاده می‌شود».

(بیشاپ، ۱۳۷۴: ۴۵)

راویان هر دو متن از شیوه فاصله‌گذاری با انتقال مکانی استفاده کرده‌اند و هر دو راوی پس از پایان یک قسمت مرکز توجه خود را تغییر نمی‌دهند. به همین دلیل تقریباً در تمام روایت کانون دید راویان بر شخصیت اسکندر متمرکز است.

فارتحل منهم، و سار حتی إلى فرغانه (دینوری، ۱۳۷۰: ۳۷)

(ترجمه: [اسکندر] از پیش ایشان رفت و راه پیمود تا به فرغانه رسید).

زنان پیش رفتند از آباد بوم	چُن آمد سکندر به شهر هروم
همان جامه و گوهر و رنگ و بوی	ببردند پس تاج‌ها پیش اوی
بر آن خرمی جایگه ساخت شان	سکندر پذیرفت و بنواختشان
به دیدار برداشت از آن شهر بهر	چو شب روز گشت اندرآمد به شهر
همی بود تا رازها شد درست	کم و بیش ایشان همه باز جُست
وز آن روی لشکر به مغرب کشید	بیرسید هر چیز و دریا بدید

(فردوسی، ۱۳۹۱: ۹۰)

۲-۷-۵. گفتگوها

استفاده از گفتگوی اشخاص داستان برای پرداخت صحنه، شیوه بسیار مناسب و مؤثری است (یونسی،

۱۳۶۵: ۳۹۰)

دینوری در روایت اسکندر و سفر او به شهر زنان از عنصر گفتگو استفاده نکرده است؛ اما گفتگوها در روایت فردوسی بسیار طولانی‌تر از اخبار الطوال است. اگر نامه را شکل دیگری از بیان مستقیم گفته‌های شخصیت‌ها بدانیم، باز هم اطناب، مشخصه اصلی روایت فردوسی است. مثلاً نامه نوشتن اسکندر برای حاکم زنان شهر هروم، شامل ۱۳ بیت می‌شود که بار اطلاعاتی بیشتری نسبت به روایت اخبار الطوال دارد.

۳. نتیجه

در بررسی تطبیقی روایت اسکندر و سفر به شهر زنان در اخبار الطوال دینوری و شاهنامه فردوسی مشخص شد که هر دو روایت از ساختار مشابهی پیروی می‌کنند و در عین حال، چگونگی استفاده از این شیوه، عامل تفاوت دو روایت است و میزان هر راوی را در روایت کردن داستان نشان می‌دهد. گفتگوها و توصیف‌ها در شاهنامه طولانی‌تر از اخبار الطوال هستند و به همین خاطر بار اطلاعاتی و نمایشی در اثر فردوسی بیشتر خود را نشان می‌دهد. جنبه واقع‌نمایی و داستانی در شاهنامه زیاد است، در حالیکه دینوری از شیوه‌های روایتگری تاریخ استفاده کرده است و فاصله بیشتری با روایت داستانی صرف دارد.

از جمله نکات حائز بررسی در این مقاله این است که داستان اسکندر در تاریخ در هاله‌ای از افسانه‌ها و اسطوره‌ها فرو رفته است. در مورد اینکه این سرزمین‌ها کجا بوده و این زنان چه کسانی بوده‌اند، اطلاع تاریخی درستی در دست نیست، اما آنچه امروز برای ما اهمیت پیدا می‌کند این است که دو تن از برجسته‌ترین شخصیت‌های تاریخ ادبیات ایران - دینوری به عنوان تاریخ‌نویس و فردوسی سراینده حماسه بزرگ ایرانیان - به توصیف زنانی پرداخته‌اند که حاکم و پادشاه سرزمینهایی بوده‌اند و در اداره حکومتشان نیازی به مردان نداشته‌اند.

بررسی حاضر همچنین بیانگر این نکته است که اندیشه‌های زن‌محورانه و اصالت زن که نویسندگان معاصر غرب در دهه‌های اخیر به آن توجه داشته‌اند، سرچشمه ایرانی داشته و تاریخ‌نویسان و سراینده‌گان ایرانی قرن‌ها پیش با استفاده از اسطوره‌های کهن به آن پرداخته‌اند.

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. احمدی، بابک (۱۳۷۰)؛ ساختار و تاویل متن، تهران: مرکز.
۲. اخوت، احمد (۱۳۷۱)؛ دستور زبان داستان، چاپ اول، اصفهان: فردا.
۳. اعظمی پور، برومند (۱۳۹۳)؛ پایتخت فراموش شده قوم گُرد با نگاهی به تاریخ دینور، چاپ اول، تهران: سپند مینو.
۴. الیاده، میرچا (۱۳۸۲)؛ اسطوره، رؤیا، راز، ترجمه رؤیا منجم، تهران: علم.
۵. بامشکی، سمیرا (۱۳۹۳)؛ روایت‌شناسی داستانهای مثنوی، تهران: هرمس.

۶. بهار، مهرداد (۱۳۶۹)؛ **بندھشن**، تهران: توس.
۷. بیرلین، ج.ف (۱۳۸۶)؛ **اسطوره‌های موازی**، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
۸. تفضلی، احمد (۱۳۸۳)؛ **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.
۹. (۱۳۷۹)؛ **مینوی خرد**، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: توس.
۱۰. تولان، مایکل (۱۳۹۳)؛ **روایت شناسی، درآمدی بر زبان شناختی-انتقادی**، ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت.
۱۱. جعفریان، رسول (۱۳۹۳)؛ **منابع تاریخ اسلام**، تهران: علم.
۱۲. حموی، یاقوت (۱۳۹۱)؛ **معجم الادباء**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ دوم، تهران: سروش.
۱۳. دیکسون کندی، مایک (۱۳۸۵)؛ **دانشنامه اساطیر یونان و روم**، ترجمه رقیه بهزادی، چاپ اول، تهران: طهوری.
۱۴. دبیرسیاقتی، سید محمد (۱۳۸۰)؛ **شاهنامه فردوسی به نثر**، تهران: قطره.
۱۵. دینوری، ابو حنیفه (۱۳۷۰)؛ **اخبار الطوال**، تحقیق عبد المنعم عامر، قم: شریف رضی.
۱۶. (۱۳۸۶)؛ **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
۱۷. ژینو، فلیپ (۱۳۷۲)؛ **ارداویراف نامه**، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران: معین.
۱۸. سارتن، جورج (۱۳۸۳)؛ **مقدمه بر تاریخ علم**، ترجمه: غلام حسین صدری افشار، تهران: علمی فرهنگی.
۱۹. ستاری، جلال (۱۳۸۴)؛ **پژوهشی در اسطوره گیل گمش و افسانه اسکندر**، تهران: مرکز.
۲۰. سلدن، رامان (۱۳۸۴)؛ **راهنمای نظریه ادبی معاصر**، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
۲۱. صدر حاج سید جوادی، احمد، بهاء الدین خرمشاهی، کامران فانی (۱۳۹۱)؛ **دایرة المعارف تشیع**، چاپ اول، تهران: موسسه انتشارات حکمت.
۲۲. صفا، ذبیح الله (۱۳۶۸)؛ **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران: فردوس.
۲۳. (۱۳۵۴)؛ **گنج سخن**، جلد اول، تهران: دانشگاه تهران.
۲۴. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۱)؛ **شاهنامه**، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۶.
۲۵. کالیستنس دروغین (۱۳۴۳)؛ **اسکندرنامه**، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۶. لوی استروس، کلود (۱۳۸۵)؛ **اسطوره و معنا**، ترجمه شهرام خسروی، تهران: مرکز.
۲۷. مارتین، والاس (۱۳۸۲)؛ **نظریه‌های روایت**، ترجمه محمد شهباز، تهران: هرمس.
۲۸. ناجی، محمدرضا (۱۳۸۹)؛ **تاریخ و تاریخ نگاری**، تهران: کتاب.

۲۹. نولدکه، تئودور (۱۳۲۷)؛ فردوسی و حماسه ملی، ترجمه بزرگ علوی، تهران: سپهر.
۳۰. ولایتی، علی اکبر (۱۳۸۹)؛ تقویم تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران: امیر کبیر.
۳۱. یا حقی، محمد جعفر (۱۳۸۸)؛ فرهنگ اساطیر و داستان واره‌ها در ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
۳۲. یونسی، ابراهیم (۱۳۶۵)؛ هنر داستان نویسی، تهران: سهروردی.

ب: مجله‌ها

۳۳. ساونگیت، مینو (۱۳۹۳)؛ «تصویر اسکندر نامه‌های فارسی دوره اسلامی»، ترجمه جواد دانش آرا، کتاب ماه ادبیات، شماره ۸۶، صص ۱۷-۲۱.
۳۴. مدبری محمود، نجمه حسینی سروری (۱۳۸۷)؛ «از تاریخ روایی تا روایت داستانی»، نشریه علمی- پژوهشی گوهر گویا، سال دوم، شماره ۶، صص ۱-۲۸.

